**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 051– 01 /10/ 1400 اشتراط بلوغ در زکات /من تجب علیه الزکاه** **/زکات**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## روایت دهم: موثقه ابی بصیر

عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ صَلَاةٌ وَ لَيْسَ عَلَى جَمِيعِ غَلَّاتِهِ مِنْ نَخْلٍ أَوْ زَرْعٍ أَوْ غَلَّةٍ زَكَاةٌ وَ إِنْ بَلَغَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ لِمَا مَضَى زَكَاةٌ وَ لَا عَلَيْهِ لِمَا يَسْتَقْبِلُ حَتَّى يُدْرِكَ فَإِذَا أَدْرَكَ كَانَتْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ وَاحِدَةٌ وَ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ مَا عَلَى غَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ.[[1]](#footnote-1)

در بحث سندی روایت بیان شد: علی بن حسن بن فضال از حماد بن عیسی مستقیم روایت نمی کند و به همین دلیل در این سند سقط رخ داده است و در استبصار «عن العباس» نقل شده است. در جلسه گذشته عرض شد نقل استبصار صحیح است. اما با مراجعه دیدم به صورت مفصّل درباره این سند بحث کردم که مقداری آن را تکمیل می کنیم.

روایت علی بن حسن بن فضال از حماد بن عیسی در سه موضع کتاب الزکاه وارد شده است: تهذیب ج 4 ص 9 رقم 24 و ص 29 رقم 73 (روایت مورد بحث) و ص 132 رقم 368. در اینکه آیا علی بن حسن بن فضال از حماد بن عیسی روایت دارد یا نه؟ ذیل ص 132 رقم 368 بحث کردیم و به تناسب به روایت مورد بحث نیز اشاره کردیم. البته این نکته را نیاوردم که هر چند نقل استبصار از جهت اینکه بین علی بن حسن و حماد بن عیسی، واسطه وجود دارد بهتر از نقل تهذیب است اما خود این سند مشکل دارد. بنده اینگونه نوشتم که باید به آن عبارت اضافه شود:

العباس فی روایه علی بن حسن بن فضال، هو العباس بن عامر و هو لم یرو عن حماد بن عیسی و انما روی عن حماد بن عیسی، العباس بن معروف و العباس بن معروف لیس من مشایخ علی بن حسن بن فضال.

بنده در آنجا تنها نوشتم که عباس بن عامر، واسطه بین علی بن حسن بن فضال و حماد بن عیسی نیست ولی اصلا عباس نمی تواند در اینجا صحیح باشد. عباس در استبصار اشتباه است و منشأ آن ظاهرا این است که چون در سند قبلی در تهذیب، علی بن حسن بن فضال از عباس بن عامر نقل کرده، عن العباس اضافه شده است.

در توضیح الاسناد بحث کردم که به احتمال زیاد، ابراهیم بن هاشم در سند سقط شده است. منشأ سقط این است که این اسناد در کتاب علی بن حسن بن فضال، معلّق بر سند قبل بوده و سند قبل ابراهیم بن هاشم عن حماد بن عیسی بوده و در اسناد بعد، به اعتبار ذکر طریق به حماد، ابراهیم بن هاشم حذف شده است. به خصوص در کتاب زکات، ابراهیم بن هاشم فراوان بین علی بن حسن بن فضال و حماد بن عیسی واسطه شده است.

به تناسب اینکه عباس بن معروف از حماد بن عیسی نقل می کند، آدرس روایتی را می دهم که دوستان برای کلاس راهنما کار کنند. تهذیب ج 1 ص 329 رقم 963،

سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعَبَّاسِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْمُحْرِمِ يَمُوتُ كَيْفَ يُصْنَعُ بِه‏ ...

این روایت بحث هایی دارد. این سند مشکل هایی دارد که مشکلات آن و راه حل های آن را دوستان بحث کنند.

## معنای روایت نَيْرِزونا کل یوم

امروز مقداری درباره بحث جانبی صحبت می کنم. چند سال قبل شب یلدا مقاله ای نوشتم و به تناسب حدیث منقول از امیر مؤمنین علیه السلام « نَيْرِزونَا کل یوم»، اسم آن را «یلّدونا کل لیله» قرار دادم. بنده مقداری برخی از نکات آن روایت را بیان می کنم.

مرحوم صدوق در فقیه ج 3 ص 300 رقم 4073 این روایت را نقل کرده است:

وَ أُتِيَ عَلِيٌّ ع بِهَدِيَّةِ النَّيْرُوزِ فَقَالَ ع مَا هَذَا قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْيَوْمُ النَّيْرُوزُ فَقَالَ ع اصْنَعُوا لَنَا كُلَّ يَوْمٍ نَيْرُوزاً.

وَ رُوِيَ أَنَّهُ قَالَ ع نَيْرُوزُنَا كُلُّ يَوْمٍ.

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی « نَيْرُوزُنَا» را معنا کرده است. اما ظاهرا « نَيْرِزونَا کل یوم» است که در منابع عامه نیز وارد شده است. در تاریخ بغداد ج 13 ص 326 ذیل ترجمه نعمان بن مرزبان جدّ ابی حنیفه آمده است: شخصی که برای حضرت علیه السلام فالوذج (نوعی حلوا) آورد، همین نعمان بن مرزبان جدّ ابی حنیفه بوده است. در قاموس نیز به این روایت اشاره کرده است:

والنيروز: أول يوم من السنة، معرب نوروز، قدم إلى علي شئ من الحلاوى (همان فالوذج)، فسأل عنه، فقالوا: للنيروز. فقال: نيرزونا كل يوم. وفي المهرجان، قال: مهرجونا كل يوم.[[2]](#footnote-2)

در نقل تاریخ بغداد است که اختلاف وجود دارد این قضیه در نوروز اتفاق افتاده یا در مهرجان که اول پاییز است. در تاج العروس دارد:

مُعَرَّبُ نوْرُوزٍ، أَي اليَوْمُ الجَديدُ، و قد اشْتَقُّوا منه الفِعْلَ، كما حُكيَ أَنَّهُ قُدِّمَ إِلى عليٍّ رضيَ اللَّه عنه شيْ‏ءٌ من الحَلْوَى، فسَأَلَ عنه، فقالوا: للنَّيْرُوز، فقال: نَيْرِزُونَا كلّ يوم، و في المَهْرجان قال: مَهْرِجُونا كلَّ يَوم. و فيه استعمالُ الفعْل من الأَلْفَاظ الأَعْجميَّة، و هو من قُوَّةِ الفَصاحة، و طَلَاقَة اللِّسان، و القُدْرةِ على الكلام،[[3]](#footnote-3)

در تاج العروس تصریح کرده که « نَيْرِزونَا» فعل است و در تاریخ بغداد «نَوروزِنا» نقل کرده که این هم فعل است البته از فارسی فعل سازی شده است.

در دعائم الاسلام نقل شده است:

وَ عَنْهُ ص أَنَّهُ أُهْدِيَ إِلَيْهِ فَالُوذَجٌ فَقَالَ مَا هَذَا قَالُوا يَوْمُ نَيْرُوزٍ قَالَ فَنَيْرِزُوا إِنْ قَدَرْتُمْ كُلَّ يَوْمٍ يَعْنِي تَهَادَوْا وَ تَوَاصَلُوا فِي اللَّهِ.[[4]](#footnote-4)

در اینجا «صلی الله علیه و آله» دارد اما معمولا درباره حضرت علی علیه السلام، دعائم الاسلام «علیه السلام» به کار می رود و اینجا «علیه السلام» باید درست باشد. نیرزونا کل یوم مطابق این نقل، به معنای هدیه دادن و رسیدگی کردن به امور یکدیگر است.

### زوایای بحث در روایت « نَيْرِزونا کل یوم»

از سه زاویه می توان درباره این روایت بحث کرد.

#### زوایه اول: به کار گیری واژگان زبان های دیگر در کلام معصومین علیهم السلام

زاویه اول، به کار بردن واژه های زبان دیگر در کلام حضرت امیر علیه السلام به خصوص فعل ساختن از آن و برخورد کردن با آن به عنوان لفظ آشناست. روایتی در بحث عده بود که اسم آن را روایت قالونیه گذاشتیم. حضرت امیر علیه السلام لفظ قالون که رومی و به معنای خوب و جالب است را به کار بردند. اصل این کلمه کالون بوده و اولین بار حضرت امیر علیه السلام این واژه رومی را در عربی به کار برده است. یا در روایات دیگر، از امام صادق علیه السلام در این باره نقل شده که ثواب روزه لیله القدر داده می شود. حضرت علیه السلام بیان کردند: ثواب روزه در شب عید فطر پرداخت می شود زیرا «إِنَّ الْقَارِيجَارَ إِنَّمَا يُعْطَى أُجْرَتَهُ عِنْدَ فَرَاغِهِ ذَلِكَ لَيْلَةَ الْعِيد»[[5]](#footnote-5) قاریجار، معرّب کاریگر و همان کارگر فارسی است. در برخی روایات «همشاریج» آمده است. جمع آوری معرّب هایی که در کلمات عام نیست و به خصوص در کلمات ائمه علیهم السلام وارد شده، می تواند محور پژوهش باشد.

#### زاویه دوم: شیوه برخورد شریعت با سنت های موجود

محور دوم، شیوه برخورد آیین و شریعت با سنّت های موجود در اقوام و ملل است. آیا آنها پذیرفته شدند یا نه؟ این هم محوری است که قابل بحث است. از روایات استفاده می شود که اگر سنت های آثار مثبتی داشتند، آثار مثبت تأیید شده و مورد پذیرش دین قرار گرفته است. همین روایت درباره هدیه نوروز و رسیدگی موجود در نوروز را تأیید کرده است. همین که الان در ایام نوروز به فقرا کمک می شود، سنت مثبتی است که باید بر آن تأکید کرد.

خصوص این روایت از نظر سندی مرسله صدوق است و بحث سندی دارد و شاید نتوان از جهت سندی آن را معتبر دانست. اما روایت دیگری وجود دارد که از نظر سندی قابل تصحیح است. این روایت، صحیحه ابراهیم کرخی است. ابراهیم کرخی از مشایخ حسن بن محبوب و ابن ابی عمیر است که قابل تصحیح است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ تَكُونُ لَهُ الضَّيْعَةُ الْكَبِيرَةُ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْمِهْرَجَانِ أَوِ النَّيْرُوزِ أَهْدَوْا إِلَيْهِ الشَّيْ‏ءَ لَيْسَ هُوَ عَلَيْهِمْ يَتَقَرَّبُونَ بِذَلِكَ إِلَيْهِ فَقَالَ أَلَيْسَ هُمْ مُصَلِّينَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَلْيَقْبَلْ هَدِيَّتَهُمْ وَ لْيُكَافِهِمْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ وَ كَانَ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّ كَافِراً أَوْ مُنَافِقاً أَهْدَى إِلَي‏ وَسْقاً مَا قَبِلْتُ وَ كَانَ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِي زَبْدَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ طَعَامَهُم‏[[6]](#footnote-6)

«کراع» به معنای پاچه گوسفند است که قیمت کمی داشته است. «وسق» شصت صاع بوده و هر صاع سه تا چهار کیلوست که حجم زیادی است.

 بنده بر این نکته تأکید می کنم که به مناسبت روز مهرگان و نوروز، رسم بر هدیه دادن بوده است و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مسلمان هدیه قبول می کردند و لو هدیه به مناسبت سنت ملی به نام مهرجان یا نیروز باشد. حتی گرفتن هدیه و جواب دادن هدیه، «کان من الدین». پس جنبه های مثبت سنت پذیرفته شده است. « اصْنَعُوا لَنَا كُلَّ يَوْمٍ نَيْرُوزاً» به یک معنا تأیید هدیه دادن و کارهایی است که باعث ایجاد محبت و الفت بین خانواده و خویشاوندان می شود. چنانچه وارد شده: «تهادّوا تحابّوا»[[7]](#footnote-7) این نکته، نکته مهمی است و مبارزه به این معنا که سنت نابود شود، در شریعت وجود ندارد.

این بحث مفصّل و مهمی است که برخورد شریعت با سنت ها و حتی اصلاح آنها به چه نحو بوده است؟ بسیاری از مواقع، سنت های قومی پتانسیل هایی داشتند که دین از آنها استفاده می کرده و آن را اصلاح می کرده است. به عنوان نمونه، یکی از سنت های موجود در میان اعراب، سنت ترجیح عرب بر عجم بوده است. نحوه مبارزه با این سنت این نبوده که مستقیم با آن مبارزه شود. بلکه در روایات برای عرب معنای خاصی شده است چنانچه در روایتی بیان شده: « فَنَحْنُ الْعَرَبُ وَ شِيعَتُنَا الْمَوَالِي وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مِثْلِ مَا نَحْن‏ عَلَيْهِ فَهُوَ عِلْج‏»[[8]](#footnote-8) این روایت به احترامات به عرب و موالی عرب، جنبه دینی داده است. یا مثلا مرسوم بوده که کسی که به دیگری خدمتی می کرده، مورد احترام قرار می گرفته است. در دین رنگ دینی به آن داده شده و بیان شده: مهم آن است که شکر نعمت کسی شود که تو را دین دار و مسلمان کرده است. پس در شریعت از پتانسیل های قومی استفاده می شود و به آن رنگ دینی داده می شود.

#### زاویه سوم: شوخ طبعی و رابطه آن با جدّیت در عمل به وظایف

محور سوم که بیشتر بر آن تأکید می کنم، شوخ طبعی امیر مؤمنین علیه السلام است. مرحوم مجلسی ذیل روایت می فرماید:

«اصنعوا كل يوم لنا نيروزا» مطائبة منه عليه السلام و يدل على أن النيروز لا شرف له إلا بالحلواء[[9]](#footnote-9)

البته بنده با ذیل کلام ایشان که تنها شرف نیروز، حلوای آن است موافق نیستم. بلکه حضرت علیه السلام جنبه های مثبت نوروز مانند هدیه دادن را تأیید می کنند و شاید جمله «هر روزتان نوروز باد نوروزتان پیروز باد» در آن زمان مرسوم بوده و حضرت علیه السلام با تکرار آن در قالب شوخی، بیان می کند: هر روز به ما هدیه بدهید.

شوخ طبعی و ظرافت، موضوعی است که حضرت امیر علیه السلام به آن معروف بوده است و گاهی اوقات دشمنان از آن سوء استفاده می کردند. چنانچه حضرت امیر علیه السلام در مواجهه با کینه توزی معاویه بیان می کند: « يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَة وَ أَنِّي امْرُؤٌ تِلْعَابَة ...»[[10]](#footnote-10) بین دو مطلب خلط می شده، یکی ظرافت طبع و خوش طبعی و دیگری عدم پایبندی به وظایف و دستورات. هر چند گاهی شوخ طبعی ناشی از بی قید بودن و بی مبالاتی است اما تلازمی بین شوخ طبعی و بی مبالاتی نیست و می توان در عین مقیّد بودن کامل به شریعت و وظیفه شناس بودن، شوخ طبع نیز بود چنانچه حضرت علیه السلام ذیل آن کلام دارد، من چگونه تلعابه هستم درحالی که به روز قیامت اعتقاد دارم؟ متأسفانه گروه های تروریستی مثل داعش از اسلام چهره عبوس و خشن نشان دهند. در حالی که وظیفه شناسی و جدّیت و پایبندی به شریعت با شوخ طبعی منافاتی ندارد و با هم قابل جمع است.

بنده مطلبی را از مرحوم آقای احمدی میانجی شنیدم که در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید این مطلب را یافتم. به وسیله خلیفه دوم، فرهنگ خشونت در جامعه ترویج می شود. او دینداری را با خشونت همراه کرده بود. در برخی از منابع بین درّه عمر که تازیانه او بوده و شمشیر حجاج مقایسه شده و گفته شده: « درة عمر أهيب من سيف الحجاج‏» در زمان او که دینداری را با درّه می شناختند، طبیعی است که شوخ طبعی حضرت امیر علیه السلام را «تلعابه» تلقی کنند.

ابن ابی الحدید، بحثی را درباره سبب غلظت و فظاظه، دارد و می نویسد:

و نحن نذكر بعد كلاما كليا في سبب الغلظة و الفظاظة و هو الخلق المنافي للخلق الذي كان عليه أمير المؤمنين‏

ایشان سه صفحه بحث می کند به چه علت، اخلاق تند می شود؟ و اولین نفری که برای اخلاق تند مثال می زند، عمر بن خطاب است. او می نویسد:

و كان عمر بن الخطاب إذا غضب على واحد من أهله لا يسكن غضبه حتى يعض يده عضا شديدا حتى يدميها.[[11]](#footnote-11)

«یعض یده» ابهامی دارد که آیا دست خودش را گاز می گرفت یا دست اهل را؟ آقای احمدی میانجی آن را ید اهل معنا می کردند و برای بنده تردید وجود داشت. از ذیل این متن، به نظر می رسد برداشت آقای احمدی میانجی صحیح است:

و ذكر الزبير بن بكار في الموفقيات أن سُرّية جاءت لعبد الرحمن أو لعبيد الله‏ بن عمر بن الخطاب إليه تشكوه فقالت يا أمير المؤمنين أ لا تعذرني من أبي عيسى قال و من أبو عيسى قال ابنك عبيد الله قال ويحك و قد تكني بأبي عيسى ثم دعاه فقال أيها اكتنيت بأبي عيسى؟ فحذر و فزع و أخذ يده فعضها ثم ضربه و قال ويلك و هل لعيسى أب أ تدري ما كنى العرب أبو سلمة أبو حنظلة أبو عرفطة أبو مرة.

«سُرّیه» به معنای کنیز است و «سَرّیه» گروهی است که به جنگ فرستاده می شود در مقابل غزوه. در این نقل آمده که کنیزی برای فرزند عمر بوده و از اربابش «ابو عیسی» پیش عمر شکایت می کند. عمر از اینکه پسرش کنیه «ابو عیسی» را برای خودش قرار داده، بسیار ناراحت می شود و کنیه های عجیب و غریبی را در عرب به عنوان کنیه های خوب بیان می کند. قیافه عمر وحشتناک بوده است و هیکل بزرگی داشته و چشم سرخ داشته است. شاید علت سرخی چشم، شراب خواری باشد که قبل از اسلام شراب خوار بوده و پس از آن نیز نبیذ را ترک نمی کرده است. قیافه عمر در حلیه الاولیاء ابو نعیم تشریح شده است. هر زمان عمر عصبانی می شد، پسران او نیز از او می ترسیدند. ظاهر ادامه نقل این است که ید عبید الله را گاز گرفت و او را کتک زد. از این تعبیر می توان فهمید که « يعض يده عضا شديدا حتى يدميها» به معنای گاز گرفتن دست اهل است. شبیه به همین تعبیر را زبیر نیز در ادامه نقل کرده است.[[12]](#footnote-12)

در معرفه الصحابه ابی نعیم، ج 1، ص: 69 دارد: «كَانَ عُمَرُ إِذَا غَضِبَ فَتَلَ شَارِبَهُ»

در برخی از نقل ها دارد که یک یهودی پیش عمر شکایت کرد و نام متشاکی را آورد. عمر به شدت عصبانی شد و متشاکی وقتی دید عمر عصبانی شده به یکی از صحابه پناه آورد. خلیفه اعلام کرد که چه کسی یهودی را اذیّت کرد است؟ به او گفته شد: عصبانیت خود را فروکش کنید و بگذارید حرفش را بزند. متشاکی گفت: من این بلا را سر یهودی آوردم اما داستانی داشت و این یهودی به زن مسلمان تجاوز کرده و خود زن نیز شاهد است. پدر و مادر زن پیش عمر شهادت دادند و عمر نیز یهودی را به دار آویخت و گفت: قرارداد صلح ما اینگونه نبود که شما به زن های مسلمان تجاوز کنید.

طبق این نقل، عمر اینقدر عصبانی می شد که از خود بیخود می شد و افراد سعی می کردند تا عصبانیت عمر فروکش کند. از همین نقل، مجعول بودن نقلی که در منابع عامه وارد شده، روشن می شود. در برخی از منابع عامه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: "اتقوا غضب عمر بن الخطاب! فإنه إذا غضب غضب الله له".[[13]](#footnote-13) این نقل مجعول است. آیا غضبی که منشأ می شود شخص مرتکب خلاف شود و همه از آن می ترسیدند، غضب الله است؟ این نقل، شبیه سازی با کلام پیامبر صلی الله علیه و آله در حق حضرت زهرا سلام الله علیها است که «ان الله لیغضب لغضب فاطمه» یکی از کارهای متعارف اهل سنت، شبیه سازی فضائل اهل بیت علیهم السلام برای خلفاست. مثلا «الحسن و الحسن سیدا شباب اهل الجنه» را با «الفلان و الفلان سیدا کهول الجنه» شبیه سازی کردند. خود اهل سنت نقل کردند که وقتی عمر غضب پیدا می کرد از خود بی خود می شد و هیچ چیز را نمی شناخت. آیا این غضب، غضب الهی است؟

مرحوم فیروزآبادی در کتاب السبعه من السلف، فصل اول را در قول ابی بکر «ان لی شیطانا یعترینی فاذا غضبتُ فاجتنبونی» قرار داده است. ذیل آن می نویسد:

ثم یبقی الکلام فی انّ المراد بهذا الشیطان، شیاطین الجن او شیاطین الانس؟ الظاهر الثانی اللهم العن شیطان ابی بکر. قولوا آمین ایها المسلمین جمیعا

اللهم العن شیطان ابی بکر، قولوا آمین ایها المسلمون!

«اذا غضبت فاجتنبونی» اشاره به فرهنگی دارد که در آن زمان بین خلفا بوده و به تعبیر ابن ابی الحدید «هو الخلق المنافي للخلق الذي كان عليه أمير المؤمنين‏»

ابن عباس بحث عول و تعصیب را زمان عثمان مطرح می کرده است و در زمان خلیفه دوم مطرح نمی کرده است. از او پرسیدند چرا پیش از این نمی گفتی؟ می گوید: از درّه وحشتناک او می ترسیدم. حال اگر مفسّرین بزرگی مانند ابن عباس از عمر بترسند، چگونه او با حضرت زهرا سلام الله علیها رفتار کرده است؟

این افراد هیبت و ترسیدن مردم از انسان را نماد دین قرار دادند به این نحو که سنبل دین، وحشت باشد. دو مطلب را با هم خلط کردند و جدّیت، امری است و محبّت و لطف، امری دیگر است. حضرت امیر علیه السلام بسیار جدی است و رفتار او با عقیل معروف است اما با این حال لطیف بود و لطافت روح داشت. شوخی و مزاح و مطایبه، قسمتی از لطافت روح است و باید با این نگاه به شوخی نگاه کرد نه با نگاه وظیفه نشناسی.

خدا گل آقا را رحمت کند. گل آقا، پسری داشت که در حدود 17 سالگی مفقود الاثر شد و به همین خاطر فاتحه نیز برای او نگرفتند. اما با این حال این پدر شهید، شاد و سرحال بود و این دو با هم تنافی ندارد. دین ما، دین لطف و محبّت و مهربانی در عین جدّیت و وظیفه شناسی است. جدّیت با نرمی و لطافت می تواند مؤثر باشد و باعث پیشرفت یک جامعه باشد.

ما گاهی به شوخی می گوییم: ما از حضرت امیر علیه السلام هیچ نداریم و بالاخره مطایبه حضرت امیر علیه السلام به ما که فرزند او هستیم رسیده است. شوخی کردن ما از این باب است که بگوییم سیّد و فرزند حضرت امیر علیه السلام هستیم.

خداوند ان شاء الله ما را در هر حال جزو شیعیان و محبّان و پیروان حضرات معصومین علیه السلام در هر جهت قرار دهد و تا دامنه قیامت در نسل و ذریه ما، محبّین اهل بیت علیهم السلام و مبغضین دشمنان اهل بیت قرار دهد.

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص29.](http://lib.eshia.ir/10083/4/29/) [↑](#footnote-ref-1)
2. القاموس المحیط، ج 2، ص: 194 [↑](#footnote-ref-2)
3. تاج العروس، ج 8، ص: 158 [↑](#footnote-ref-3)
4. [دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، ج2، ص326.](http://lib.eshia.ir/71542/2/326/) [↑](#footnote-ref-4)
5. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج4، ص167.](http://lib.eshia.ir/11005/4/167/) ِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْمَغْفِرَةَ تَنْزِلُ عَلَى مَنْ صَامَ- شَهْرَ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فَقَالَ يَا حَسَنُ إِنَّ الْقَارِيجَارَ إِنَّمَا يُعْطَى أُجْرَتَهُ عِنْدَ فَرَاغِهِ ذَلِكَ لَيْلَةَ الْعِيدِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَعْمَلَ فِيهَا فَقَالَ إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَاغْتَسِلْ وَ إِذَا صَلَّيْتَ الثَّلَاثَ الْمَغْرِبِ فَارْفَعْ يَدَيْكَ وَ قُلْ يَا ذَا الْمَنِّ يَا ذَا الطَّوْلِ يَا ذَا الْجُودِ يَا مُصْطَفِياً مُحَمَّداً وَ نَاصِرَهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ أَحْصَيْتَهُ عَلَيَّ وَ نَسِيتُهُ وَ هُوَ عِنْدَكَ فِي كِتَابِكَ وَ تَخِرُّ سَاجِداً وَ تَقُولُ مِائَةَ مَرَّةٍ- أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ وَ تَسْأَلُ حَوَائِجَكَ. [↑](#footnote-ref-5)
6. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص142.](http://lib.eshia.ir/11005/5/142/) [↑](#footnote-ref-6)
7. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص144.](http://lib.eshia.ir/11005/5/144/) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج8، ص226.](http://lib.eshia.ir/11005/8/226/) [↑](#footnote-ref-8)
9. [روضة المتقین، محمد تقی المجلسی، ج7، ص349.](http://lib.eshia.ir/71453/7/349/) [↑](#footnote-ref-9)
10. [نهج البلاغة ط - دار الكتاب اللبنانی، السید الرضیّ، ج1، ص115.](http://lib.eshia.ir/10419/1/115/) خ 84 [↑](#footnote-ref-10)
11. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج 6، ص: 342 [↑](#footnote-ref-11)
12. قال الزبير و كان عمر إذا غضب على بعض أهله لم يسكن غضبه حتى يعض يده عضا شديدا و كان عبد الله بن الزبير كذلك و لقوة هذا الخلق عنده أضمر عبد الله بن عباس في خلافته إبطال القول بالعول و أظهره بعده فقيل له هلا قلت هذا في أيام عمر فقال هبته و كان أميرا مهيبا. [↑](#footnote-ref-12)
13. کنز العمال، ج12، ص: 601 [↑](#footnote-ref-13)